

مطالعات جغرافیایی مناطق خشک

دوره نهم، شماره سی و ششم، تابستان ۱۳۹۸

تأیید نهایی: ۱۳۹۸/۰۳/۰۷

دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۰۹/۱۱

صص ۱-۱۵

شهر-منطقه به مثابه بسط بافته‌ی شهری

سعید دلیل، دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری-دانشگاه تربیت مدرس

ابوالفضل مشکینی*، دانشیار جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری-دانشگاه تربیت مدرس

جعفر جوان، استاد جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی-دانشگاه فردوسی

چکیده

شهر-منطقه در مقام دستگاهی نظری، واجد اهمیتی مفهومی است که خود سبب توجه بیشتر به این دستگاه به مثابه ابزاری برای فهم ساختارهای تولید فضا در مقیاس‌های مختلف (جهانی، بین‌المللی، ملی، منطقه‌ای و شهری) می‌شود. این مقاله سعی دارد تا با اتکا بر مفهوم بافته‌ی شهری آنری لوفور، به خوانش مفهوم شهر-منطقه بپردازد. مقصود این است که نه تنها این مفهوم را در پرتو مفهوم بافته‌ی شهری لوفور، بلکه کل دستگاه مفهوم شهر-منطقه (منطقه، نومنطقه‌گرایی و شهر-منطقه) را به همین نحو روایت کند. در یک سوی این خوانش، سوژه‌ها و تجربه‌ی زیسته‌ی ایشان و در سویه‌ی دیگر آن، نهادها و ساختارهای اجرایی و دولتی هستند. این نوع خوانش بر اهمیت سوژه در تولید مقیاس، اهمیت مفهوم مقیاس و اهمیت مفهوم حکمرانی در شرایط تولید نئولیبرالی فضا تأکید می‌کند. پرسش پژوهش حاضر این است که در عصر جهانی شدن و تولید سرمایه‌داری شهر تحت شرایط تولید نئولیبرالی فضا، چگونه محتوای زیستی و نهادی خواهد داشت؟ این دو عنصر در مفهوم بافته‌ی شهری مندرج‌اند و هم‌زمان در این مفهوم استعلا یافته‌اند. این مفهوم واسطه یا میانجی دو حد نهایی شهر-منطقه؛ یعنی منتهی‌الیه روستایی (پس کرانه) و هسته‌ی شهری آن است. این مفهوم همچنین در مقام نوعی چشم‌انداز یا نظرگاه عمل می‌کند که در مقام آیینی نسبت جامعه‌ی شهری با زمین، شیوه‌ی تولید زمین شهری درون ساختار نهادی شهر را از طریق استحاله شدن در خود (بافته‌ی شهری) نشان می‌دهد. در دوران اخیر تولید نئولیبرالی فضا، شکل‌هایی از شهر-منطقه ناشی از انفجار به درون و بیرون شهرهای مرکزی ایجاد شده و تا پس کرانه‌های شهر، بافته‌ی شهری به این سو و آن سو پرتاب شده است. این نوع خوانش از شهر-منطقه به دنبال دادن توضیحی درباره‌ی گسستگی و تکه‌تکه شدن شهر و کشیده شدن شهر به اطراف در دوران اخیر سرمایه‌داری است و آن را در ابعاد نهادی، ساختاری و سوژگی آن می‌بررسد.

واژگان کلیدی: بافته‌ی شهری، شهر-منطقه، نومنطقه‌گرایی، آنری لوفور.

* Email: meshkini@modares.ac.ir

نویسنده‌ی مسئول:

این مقاله برگرفته از رساله‌ی دکتری نویسنده‌ی اول با عنوان «تبیین مفهوم فضای اجتماعی در شهر-منطقه‌ی شهریار: از فضای زیسته تا فضای معقول» است که با راهنمایی نویسنده‌ی دوم و سوم، در دانشکده‌ی علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس در حال انجام است.

۱- مقدمه

این پژوهش، مدعی آوردن تعریفی نو از شهر-منطقه و همچنین منطقه نیست، بلکه با اتکا بر همان فهم و توصیفات سنتی در جغرافیا (از یونان باستان تا دوران مدرن، از روابط بین‌الملل تا علوم جغرافیایی) به دنبال به دست دادنِ درکی شهر جهان مدرن است. بر این شهر، نام‌های مختلفی نهاده شده است از کلان‌شهر و ابرشهر^۱ گرفته تا شهرهای چندمرکزی^۲. هدف این است که با اتکا بر همین مفاهیم آنچه نادیده مانده، دوباره درک و گشوده شود؛ یعنی اهمیت امر شهری^۳ در جهان واردشده به دوران پسا صنعتی و پساوردیستی (Amin, 2003). پیش‌از این دوران را لوفور (۲۰۰۳) "دوران صنعتی" می‌داند، اما پس‌از آن با اهمیت یافتن کارکرد خدماتی شهرها و مبدل شدن بسیاری از کلان‌شهرها به مراکز مهم مالی و هدایت نیروی کار و سرمایه، نحوه‌ی زیست در شهرها نیز دگرگون شده است. یکی از علل توجه به شهر-منطقه به‌خصوص طی سال‌های اخیر، آن است که شهر (نه صرفاً کلیت قانونی آن، بلکه حوزه‌ی مصنوع شهر) مبدل به موجودیتی منسوخ شده است (Parr, 2005)؛ چراکه شهر به‌خصوص طی دوران پسا صنعتی از مرزهای عرفی خود نیز می‌رود. از جمله‌ی کشورهایی که نخستین موج‌های پسا صنعتی در آن به‌خوبی مشهود شد، ایالات متحده بود (Friedmann, 1964). تجربه‌ی ایالات متحده و اشکال مختلف فضاها در دوران پسا صنعتی و نیز شهرهای کشورهای اروپایی سبب شد که مرزهای بسیاری از شهرها بسیار فرآر و گریز پای درک شوند (Friedmann, 1964; Parr, 2005). همچنین بر خلاف گذشته، دسترسی به بازار کالا بیش از مواد خام به‌مثابه عنصری از هزینه‌ی تولید اهمیت پیدا کرده است. در این دوران، سرمایه و نیروی کار از حدود شهر-منطقه‌ای فراتر رفته و اهمیتی ملی پیدا کرده است. هم‌زمان با این تغییرات، تقاضا از صنایع تولیدکننده‌ی کالا به صنایع خدماتی تغییر جهت داده است (Friedmann, 1964). در دوران پسا صنعتی، دیگر هسته‌ی تاریخی شهر و کشیده شدن آن تا مرزهایی مشخص، اهمیت سابق خود را ندارد. شهر به حدی به لحاظ حوزه‌ی نفوذ اقتصادی و قلمرویی گسترده می‌شود که تمام نظام^۴ و کشور را دربر می‌گیرد (Friedmann, 1964)؛ به همین علت هر قدر هم، مرزهای شهر وسیع ترسیم شود و روی نقشه فضاها بیشتی را اشغال کند تا به این ترتیب بتوان تمامی قابلیت‌های بافت شهری کشیده شده تا پس‌کرانه را تحت شمول آورد، بازهم نمی‌توان به آن همچون واحد ثابت جغرافیایی نگریست. مرزهای شهری اهمیت پیشین خود را به‌ویژه با توجه به کارکرد بازار مسکن و اشتغال و همچنین ساختار تأمین خدمات خصوصی و عمومی از دست داده است (Parr, 2005). اکنون با کل پیچیده‌ی جغرافیایی^۵ روبه‌رو هستیم که به‌شدت درهم‌پیچیده است و نوع روابط جدید اقتصادی-اجتماعی نیاز به نوع جدیدی از فهم از فضاها سرزمینی دارد. روابطی که اتفاقاً مفهوم قدرت و نسبت‌های مختلف تولید فضا را به دنبال دارد. واحد جغرافیایی مورد مطالعه باید که نسبی، رابطه‌ای، سیال و بنا به اقتضات زمان درک شود. حرکت و جریان، روابط قدرت و همچنین مناسبات جدید نیروی کار و سرمایه و الزامات خدمات مختلف شهری سبب می‌شود که نتوان همچون گذشته، شهر را واحدی محصور درون جایگاه‌های مختلف زمین تلقی کرد. از این رو، دیگر شهر را نه می‌توان واحدی مناسب برای تحلیل به حساب آورد و نه آن که مدیریت/حکمرانی آن به‌تنهایی، ثمربخش خواهد بود (Davoudi, 2008). ویژگی درک لوفور از بافته‌ی شهر سبب می‌شود که این گذار یا جهش بهتر درک شود، چنان نظاره‌گری که در حال دیدن انفجار است، جزئیات را می‌بیند و لحظه‌ی آغاز و انجام فرآیند را زیر نگر می‌آورد.

۱- megalopolis

۲- multi-center

۳- the urban

۴- system

۵- geographical complex whole

این پژوهش تلاش می‌کند تا فهمی ساختاری از مفهوم شهر-منطقه با اتکا به مفهوم بافته‌ی شهری^۶ آنری لوفور، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی فراهم آورد. واژه‌ی "بافته" معادل واژه‌ی فرانسوی Fabrique است. این واژه، اصالتاً لاتین است و در ریشه‌ی خود بر "ساختار"^۷ دلالت می‌کند و همچنین اشاره دارد به آنچه با مهارت و دست‌ورزی از سوی صنعت‌گر فراهم شده باشد (Skeat, 2005). می‌توان برابری چون "تاروپود" و "جنس" و "بافتار" نیز برای آن آورد، اما صفت "بافته" چون اصل آن در کاربرد هرروزه دال بر پارچه یا نخ است، از همه بهتر می‌تواند منظور خود لوفور را برساند. لوفور این مفهوم را همچون بسیاری دیگر از مفاهیم، در عین قرار دادن در ساختاری مفهومی آن را پیچیده‌تر کرده و از بداهت خارج می‌کند؛ به نحوی که اگر همچون لوفور توانایی اندیشیدن به دوگانه‌های^۸ عجیب وجود نداشته باشد، امکان غلتیدن به یک‌سونگری^۹ وجود دارد. او از یک‌سو، به فرم شهری خاصی که اکنون با رها شدن نیروهای بازار و تولید منفجر شده است و از سوی دیگر به سوژه‌ای که اکنون با آن ارتباط دارد، اشاره می‌کند. پیوند این دو برای لوفور در لحظه‌ی سوم مفهوم‌سازی لوفور، مفهوم بافته‌ی شهری را برمی‌سازد.

معمولاً در پژوهش‌های انجام‌شده در رابطه با مفهوم شهر-منطقه همواره بستر تاریخی و اقتصادی جهانی شدن و سیر تطور مفهوم به صورتی کاملاً صوری به‌مثابه چهارچوبی مطرح می‌شود که درنهایت به این مفهوم برسد. در این مفهوم-سازی‌ها، آغاز همواره از مفهوم منطقه است، سپس در باب نومنطقه‌گرایی یا منطقه‌گرایی جدید^{۱۰} بحث می‌شود و پس از آن نیز از اهمیت مفهوم شهر-منطقه در فهم کلان‌شهرها و ایجاد ساختارهای نهادی و رقابتی برای گسترش و بسط ایشان سخن به میان می‌آید. البته این نوشته تا حدودی از همین سلسله‌مراتب مفهومی تبعیت می‌کند، اما نوع دیگری از خوانش را پیش می‌نهد؛ خوانشی که بر فهم هم‌زمان تجربه‌ی هستندگان فضایی^{۱۱} در سطوح مختلف مقیاسی (جهانی، بین‌المللی، ملی، منطقه‌ای، شهری) و فضاها‌ی ناشی از انفجار درونی و بیرونی^{۱۲} شهرها اشاره می‌کند که سبب پرتاب شدن جنس، تاروپود شهر به درون و بیرون می‌شود. به عبارتی کل این متن، گذاری است مفهومی از منطقه تا بافته‌ی شهری در جهت همگرا کردن این مفاهیم و این‌که چگونه در سنتز نهایی و با تکیه بر عناصر تعیین‌بخشی چون تجربه‌ی زیسته، جهانی شدن و تولید بافته‌های شهری تحت نئولیبرالیسم، خوانش دیگری از مفهوم شهر-منطقه ممکن می‌شود.

درعین‌حال، این پژوهش در کنار هومو اکونومیکوس یا انسان اقتصادی عصر مدرن و هومو پولیتیکوس یا انسان سیاسی، او را به قول بویل^{۱۳} (۲۰۱۵) انسان شهری یا هومو اوربانوس نیز می‌فهمد؛ یعنی انسانی که در کهنکشان‌های شهری^{۱۴} می‌زید و آگاهی و تجربه‌ی او در نسبت مستقیم با چنین فضایی همواره و پیوسته تشکّل می‌یابد (Boyle, 2015: 215-239). اگرچه امکان فروکاستن انسان به‌مثابه هستنده‌ی فضایی^{۱۵} به تمام، در چنین نگره‌ای امکان‌پذیر نیست، ولی حدودی نسبتاً مفهومی فراهم می‌آورد و از این‌رو، نزدیک شدن به مفهوم شهر-منطقه با چنین روایتی را آسان‌تر می‌کند.

۶- Urban Fabric

۷- Structure

۸- Duality

۹- One-sidedness

۱۰- New regionalism

۱۱- Spatial beings

۱۲- Implosion-explosion

۱۳- Boyle

۱۴- Urban galaxies

۱۵- spatial being

در چنین خوانش یا روایتی،^{۱۶} اهمیت شناخت‌شناسانه و هستی‌شناسانه‌ی منطقه حتی به نحوی حداقلی نیز بحث می‌شود. همچنین نه تنها از اهمیت این مفهوم، بلکه به این پرسش نیز پاسخ می‌دهد که این فضای جدید و حال‌وهوای آن یا به معنای بنیامینی، هاله‌ی^{۱۷} آن چیست که متفاوت از فهم سنتی از فضای شهری است؟ فرم ناشی از این فضا چیست؟ فضایی که در مقام شهر-منطقه که اسکات^{۱۸} (۲۰۱۲) آن را به‌نوعی موج سوم شهرنشینی می‌داند، چگونه، بودنی متفاوت در فضای منطقه‌ای را ایجاد می‌کند؟ البته این پرسش‌ها حال‌وهوایی سوژکتیو دارند، اما روش دیالکتیکی فهم، مانع از این می‌شود که در سوژکتیویته‌ی محض یا ابژکتیویته باقی بمانیم. این پژوهش، به دنبال ایضاح مفهومی تولید فضای شهر-منطقه در سطح زندگی هرروزه و نهادی با عطف به خود ساختارهای اجتماعی و کالبدی شهر-منطقه در جهان مدرن است.

۲- شهر-منطقه: از منطقه تا نومنطقه‌گرایی

آغازگاه درک منطقه‌ای در تاریخ جغرافیای غرب را می‌توان نزد استرابو، جغرافی‌دان یونانی یافت (see Claval, 1993: 18). او نخستین کسی بود که از نظر کرسول^{۱۹} (۲۰۱۳)، فهم منطقه‌ای در جغرافیا به‌مثابه دانش «زیست‌جهان» را گسترده کرد. به عبارتی، در ابتدای فهم منطقه‌ای در جغرافیا، نوعی سوژگی آن را از سایر فهم‌های جغرافیایی متمایز می‌کند. به این معنا که شکل‌های مختلف منطقه و تقسیم‌بندی‌های مختلف فضای جغرافیایی می‌توانند ملازم با روابط دوسویه‌ی سوژه و فضا و حتی عامل افتراق‌های درونی آن باشند. استرابو با جزئیات فراوان مناطق مطالعاتی خود را ثبت و توصیف می‌کرد و به دنبال آن بود که آن‌ها را «در فهمی از تعاملات» بین مکانی «ترکیب کند» (Cresswell, 2013: 21). از همین نقطه است که انعطاف مفهوم‌سازی بر مبنای منطقه در جغرافیا خود را بارز می‌سازد. در قرن نوزدهم، در نزد ویدال دولا بلاش، جغرافی‌دان فرانسوی، این مفهوم احیاء شد. او منطقه را بر پایه‌ی شیوه‌های مختلف زیست می‌فهمید. از نظر وی، منطقه «روابط بین نواحی مختلف زمین را در مقیاس‌های گوناگون» به‌خوبی نشان می‌دهد تا درنهایت هر منطقه با شیوه‌های خاص زندگی و نحوه‌ی زیست ایشان حدیابی و مفهومی گردد (Claval, 1993: 18). فهم شیوه‌های مختلف زیست در منطقه و نحوه‌ی افتراق، نیازمند شکل‌گیری سنت‌های مختلف زندگی روی زمین است. به عبارتی، هر فضای جغرافیایی الزاماً منطقه نیست، بلکه باید حامل ویژگی یا ویژگی‌های خاصی باشد تا بتوان حداقل از نظر دولا بلاش آن را منطقه نامید. وی همواره بر «اهمیت ژرفای تاریخی در تحلیل منطقه‌ای و نیاز به بررسی ماهیت سرعت فرآیندهای فرگشتی^{۲۰} و میان‌پیوندها بین تمامی پدیدارهای سرزمینی» تأکید می‌کرد (Buttimer, 1971: 92). اهمیت این نکته از آن‌روست که نشان می‌دهد منطقه در سیر تاریخی خود از طریق برقراری نوعی چسبندگی میان ساکنان با محیط تولید می‌شود.

فهم منطقه‌ای علاوه بر این‌که به شیوه‌های زیست و ریشه‌داری آن در سرزمین توجه می‌کند، اما در قرن بیستم، وسعت مفاهیم مندرج در این مفهوم گسترده‌تر شد. در این قرن، با فراگیری رشد جغرافیایی گردش سرمایه و افزایش سرعت جهانی شدن، منطقه و منطقه‌گرایی در مقام مفهوم در جهت تبیین وضع موجود جهانی، از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار شد و رشته‌های مختلفی از علوم سیاسی و روابط بین‌الملل تا جامعه‌شناسی و جغرافیا از آن بهره گرفتند. منطقه‌گرایی به بدنه‌ای از ایده‌ها و منطق تحلیل و فهم کامل مقیاس منطقه‌ای اشاره می‌کند. از این‌رو، به فرآیندی که به آفرینش منطقه در پهنه‌ی سرزمینی می‌انجامد، "منطقه‌ای شدن" می‌گویند که در واقع، «فرآیند تغییر به‌سوی همکاری

۱۶- narrative

۱۷- aura

۱۸- Scott

۱۹- Cresswell

۲۰- Evolutionary

و همگرایی فزاینده درون محیط‌های جغرافیایی است» (Ellingsen & Leknes, 2012: 228). از این رو، فهم منطقه به خصوص در قرن بیستم، نه تنها با خود نگرهای اندامه‌ای (ارگانیک) از منطقه را دربر دارد، بلکه ورود آگاهانه‌ی سوژه در شکل‌دهی آن را نیز در خود مندرج می‌سازد. سوژه اکنون نه صرفاً غرق در زندگی هرروزه، بلکه آگاهانه و با اختیار به دنبال تولید منطقه در سطوح مختلف است که این خود، جهشی به سوی فهم منطقه‌ای تلقی می‌شود. اهمیت این شکل از فهم منطقه‌ای به خصوص با توجه به تهاجمات و منافع جهانی شدن برای دولت-ملت‌ها بسیار واجد اهمیت است، خصوصاً این که روی آوردی ذی‌اختیار و آگاهانه در برابر جهانی شدن را فراهم می‌آورد. این همگن بودن یا حرکت به سوی همگنی بسیار در درک منطقه مؤثر است و هم‌زمان، هم نهادها و هم زندگی هرروزه‌ی مردم را دربر می‌گیرد (Ellingsen & Leknes, 2012). از این رو، تاریخ، عنصر برسازنده‌ی مفهوم منطقه است. در نتیجه، منطقه‌بودگی^{۲۱} منطقه به فرآیندی زمانی (تاریخ) و برساخت بودن آن به لحاظ اجتماعی اشاره می‌کند (Hettne, 2005; Hettne & Söderbaum, 1998). هنگام بحث درباره‌ی هویت منطقه‌ای، هم‌زمان زندگی هرروزه به اندازه‌ی نهادها اهمیت پیدا می‌کند. منطقه بودن یک منطقه در نهایت، ناشی از منطقی است که سبب قوام آن منطقه می‌شود که می‌تواند اقتصادی، ارتباطی، امنیتی یا قومی باشد؛ از این رو، مناطق (که با منطق‌های مختلف ممکن است دسته‌بندی شوند و هم‌زمان بر یک پهنه‌ی واحد سرزمینی راجع باشند) می‌توانند در هم فرو بروند و این امکان را فراهم آورند که یک پهنه‌ی سرزمینی واحد را بتوان به صورت مناطقی مختلف با نواحی مانع یا هم‌پوشان فهمید (Hettne & Söderbaum, 1998). به خصوص در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، این هم‌تابی مناطق در یکدیگر توأم با درهم فرورفتن سیاست بین‌الملل در رقابت بین شرکت‌ها در عرصه‌ی جهانی شدن بود که سبب شد منطقه‌ی مهمیتی تجربی-نظری بیابد (see Entrikin, 1991: 28-32)، چه این که پروژه‌های مختلف مدرنیزاسیون یا نوسازی که به دنبال نضج و فراگیری فناوری و پس‌از آن پساوردیسم که بر گسست‌های صنعتی و پخشایش خط تولید در فضا تأکید داشت (Elam, 2000)، همگی سبب شد که مناطق، رشد یافته و در یکدیگر بتابند و خود همین هم‌تابی، نیاز به نظم مفهومی و رای فهم رایج اقتصاد سیاسی دارد که همواره بر عطش سیری‌ناپذیر سرمایه برای گسترش در سطح جهانی تأکید می‌کند. به عبارتی خرد سرمایه‌دارانه از عرصه‌ی صرفاً صنعتی با فضاهای خاص آن، خود را به مناطق و یا چشم‌انداز کشاند تا شاید سرمایه مہار خود را بر هر آنچه ضروری می‌داند، بیاویزد و رشد خود را در پویایی نوینی ادامه دهد. به خصوص که از نظر انترکین، «دست نامرئی تنظیم تجاری به‌تنهایی نمی‌تواند آن نوع از سازمندی و مهار اجتماعی لازم برای گسترش پیوسته سرمایه» (Entrikin, 2000: 31) را فراهم کند. لازم بود که علاوه بر سرمایه، به «سازوکارهای سرمایه‌داری» نیز توجه کرد که مکان‌ها و مناطقی را ایجاد می‌کند که همانا ابزارهای استفاده‌شده از سوی خرد سرمایه‌دارانه (رقابت، سرمایه، کار، تکنولوژی، تولید برای فروش، حداکثر ساختن ارزش اضافه^{۲۲} با حداقل ساختن هزینه) را در خود درونی سازد (Harvey, 1985, 2006) که از جنبه‌ای دیگر می‌توان آن را «دگرگون شدن و افتراق مناطق» فهمید (Entrikin, 1991: 30; Harvey, 2006; Smith, 2008). در عین حال، منطقه دارای اهمیت‌ی شناخت‌شناسانه نیز هست (Entrikin, 2000: 39-40)؛ چه این که می‌توان منطقه را همچون بنیادی برای فهم پدیدارهای جغرافیایی قانون‌گریز در منحصربه‌فرد بودگی‌شان فهمید یا آنکه اتفاقاً می‌تواند ابزاری برای قانون‌گذاری موضوعات جغرافیایی شود. به عبارتی، منطقه برای «شکل‌یابی مفهوم» در مطالعات جغرافیایی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار می‌شود (ibid: 39).

از اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، نومنته‌گرایی وارد ادبیات جغرافیایی و توسعه شد (Hettne & Söderbaum, 1998). اهمیت این مفهوم در انعطاف‌پذیر بودن و کاربرد حداکثری مفهوم مقیاس در آن است. مقیاس یا دقیق‌تر سیاست مقیاس، اشاره به نزاع یا تنش میان مقیاس‌های مختلف زیر ملی (شهری، منطقه‌ای)، ملی و فراملی (بین‌المللی و جهانی) دارد. مقیاس‌های جغرافیایی در شرایط کنونی جهانی شدن، پیوسته «دوباره ترتیب می‌یابند و قلمرو می‌زاینند» که البته

۲۱- regionness

۲۲- surplus value

در این میان «مناطق شهری از جایگاه‌های کلیدی هستند که در آن اکنون این تشکل‌یابی پیوسته‌ی چندمقیاسی فضا‌مندی سرمایه‌داری در حال رشد است» (Brenner, 2000: 361). اهمیت مقیاس را می‌توان در مفهوم «انفجار عمومی فضاها» یافت (Brenner, 2000). این مفهوم از تأثیر و تأثرات مقیاس‌های مختلف بر یکدیگر بحث می‌کند. گویی که اکنون با شبکه‌ای از آمیختگی‌های فضایی روبه‌رو هستیم که هر یک بر دیگری در شرایط شهری شدن سرمایه و تولید بافت‌های شهر تحت شرایط سرمایه‌داری اثر می‌گذارد. فهم نومنطقه‌گرایی ذیل مفهوم "مقیاس" می‌تواند به این معنا باشد که اتفاقاً منطقه صرفاً بر اساس همگنی یا فعالیت سوژه‌های خودمختار صورت نمی‌گیرد. در اینجا اتفاقاً تأکید بر استقلال درونی مناطق به میانجی مواجهه با نیروهای مختلف فراملی و جهانی در عرصه‌ی سیاست، اقتصاد و ژئوپلیتیک است. از این رو، تأکید بر نومنطقه‌گرایی، خود هم‌زمان امر جهانی را در پس آگاهی خود دارد.

نومنطقه‌گرایی بیش از هر چیز بر «ساختار درونی منطقه» تأکید دارد که «دولت-ملت‌ها، گروه‌های زیرملی قومی و ریزمناطق فراملی» را دربر می‌گیرد (Hettne & Söderbaum, 1998: 8). نومنطقه‌گرایی، بر مناطق تخصصی یا مناطق با کارویژه‌ی خاص خود چه در سطح زیرملی و چه در سطح بین‌المللی میان چند کشور تأکید می‌کند (Hettne, 2005) که این نیز خود ناشی از «دگرگونی ساختاری جهانی» است (ibid: 549). در نومنطقه‌گرایی، شکل‌گیری مناطق به ساختارهای بومی سرزمینی بسیار وابسته است و در سطح سیاست‌گذاری بسیار بر حکمرانی به مثابه هدایتگر شرایط برای تقویت تولید نئولیبرالی فضا تأکید می‌کند (Brenner, 2004a). به همین علت، اهمیت مفهوم نومنطقه‌گرایی به جهت «تمایز واضح بین حکمرانی^{۲۳} و حاکمیت^{۲۴}» است (Rodríguez-Pose, 2006: 1029). این مفهوم به‌خصوص با سرعت یافتن جهانی شدن در اواسط قرن بیستم گسترش بیشتری یافت؛ چه این که برای دولت-ملت‌ها مفهوم جدیدی لازم بود تا بتوانند فراتر از مرزهای خود، مفاهیم جدید فضایی را در جهت رقابت بین بخش‌های خصوصی ملل ایجاد کنند و از این طریق، دولت‌ها قادر به حفظ خود در جدال رقابتی بین بخش‌های خصوصی کشورهای مختلف باشند که در سطح شهری به کامل‌ترین وجه خود را در مفهوم حکمرانی نشان می‌دهد.

ویژگی اساسی حکمرانی، حرکت از حاکمیت (سیاست‌گذاری از طریق بخش عمومی) به حکمرانی (ورود نخبگان اقتصادی و سیاسی به دستگاه مدیریت شهری) است (Harvey, 2005, 2007). در سرمایه‌داری متأخر این مفهوم در مسائل شهری به حرکت در گذار از اصالت مدیریت^{۲۵} به اصالت کارآفرینی^{۲۶} معنا می‌شود (Harvey, 1989). همکاری بخش عمومی و خصوص جوهره‌ی اقتصاد سیاسی حکمرانی تحت شرایط تولید نئولیبرالی فضا است (Harvey, 2005, 2007). به عبارتی، دولت و ساختار نهادی مدیریت فضایی، به جای ایجاد فضاها، عمومی حزب شمول برای ورود به عرصه‌ی سیاست‌گذاری شهری، از طریق خصوصی‌سازی و ایجاد بسترهای نهادی، مالی و قانونی شرایط را برای ورود بخش خصوصی برای تولید بافت‌های شهر فراهم می‌کند. هاروی (۲۰۰۵) نتیجه‌ی این هم‌دستی را این‌گونه خلاصه می‌کند:

شکل مرجح حکمرانی، همان «همکاری بخش عمومی-خصوصی» است که در آن دولت و منافع کلیدی کسب‌وکار با یکدیگر تنگاتنگ همکاری می‌کنند تا فعالیت‌های خود را حول هدف بهبود سرمایه، هماهنگ سازند. نتیجه‌ی دسترسی تنظیم‌شده برای نوشتن قوانین، تنظیمی است درست؛ همان زمان نیز تصمیم‌گیری «بخش عمومی» همواره بیشتر مبهم و گنگ می‌شود (Harvey, 2005: 20-21).

همان‌گونه که بیان شد، اهمیت مفهوم منطقه چه در فهم رایج از منطقه در جغرافیا و چه منطقه‌گرایی و نومنطقه‌گرایی علوم اجتماعی و انسانی در انعطاف‌پذیری شناختی مفهوم منطقه، درک شرایط جهانی شدن به‌خصوص در دوران

۲۳- governance

۲۴- government

۲۵- managerialism

۲۶- entrepreneurialism

نئولیبرالیسم و برقراری «سیاست‌های ارتقاء تجارت بر مبنای ترتیبات منطقه‌ای» ریشه دارد (Hettne, 2005: 549). منطقه از آن‌رو که اجازه‌ی تولید مقیاس‌های مختلف تولید فضا از جنبه‌های مختلف به پژوهشگر را می‌دهد، واجد اهمیت فراوانی شده است. هم‌زمان اما نقش دولت به‌خصوص در فضای نئولیبرالی به سمتی پیشرفته است که در فرآیند حکمرانی بسیار مؤثر افتد (Brenner, 2004b; Jonas, 2013; Rodríguez-Pose, 2006)؛ چراکه همواره نقش منطقه‌گرایی به‌خصوص در سیاست‌گذاری منطقه‌ای به سویی است که برنامه‌ریزی از پایین، ایجاد خوشه‌های مختلف اقتصادی و خطوط تولید گسسته در سطح منطقه‌ای را به میانجی «فرآیند قانون‌گذاری و یاری‌رساندن در ساخت فراهم آوردن نهاد و ظرفیت» ترغیب کند (Rodríguez-Pose, 2006: 1031).

همین امر سبب شده است که به مفهوم نومنطقه‌گرایی از زاویه‌ای دیگر نگریسته شود. شهر-منطقه البته با ویژگی‌های مختص خود، مفهومی است که تا حد زیادی به گرایش بین‌المللی نومنطقه‌گرایی قرن بیستم و بیست‌ویکم نزدیک است. این مفهوم سازوکارهای سیاست‌گذاری جدید سرمایه‌داری تحت شرایط نئولیبرال تولید فضا یا شهری شدن سرمایه را تبیین می‌کند. ظهور این مفهوم خود نشان‌گر گذار فهم بخشی از فضا به فهم سرزمینی آن است؛ یعنی آن که «سیاست‌های اتخاذشده، هماهنگ‌شده با شرایط اقتصادی، اجتماعی و نهادی هر قلمرو» یا پهنه‌ی سرزمینی هستند (Rodríguez-Pose, 2006: 1033).

«ذات مفهوم شهر-منطقه در میان‌کنش بین هسته‌ی شهری و پس‌کرانه‌ی نیمه‌شهری و روستایی آن» است (Parr, 2005; Rodríguez-Pose, 2006: 1026). این ارتباط از طریق «پیوندهای کارکردی» میان شهر و پیرامون آن فهم می‌شود (Rodríguez-Pose, 2006: 1027). درعین حال، مفهوم شهر-منطقه بسیار انعطاف‌پذیر است. گستردگی فیزیکی شهر-منطقه سبب اهمیت مقیاس و اثرگذاری آن در فهم این مفهوم می‌شود. این اثرگذاری می‌تواند در سطح مرزهای تعریف‌شده‌ی شهر باشد یا این که سطحی منطقه‌ای، ملی و حتی بین‌المللی را در برگیرد. نکته‌ی دیگر این که هنگام دور شدن از سطح مشهود شهری و رسیدن به سطح منطقه‌ای سبب فهم حدود نفوذ سیاست‌ها، گفتمان‌ها و شکل‌های مختلف دانش تولید شدن برای/در شهر-منطقه می‌شود (see McCann, 2002).

وجود واژه‌ی شهر بر اهمیت این واحد فضایی و رای هرگونه برساخت پژوهشی هستومندهای فضایی^{۲۷} تأکید دارد. درعین حال، تأکید بر جریان‌ها، روابط قدرت در قالب روابط سیاست‌گذارانه و توسعه‌ی نامتوازن و همچنین حکمرانی از جوه متمایز این مفهوم است. از این‌رو، «مرزهای شهر-منطقه به‌ضرورت با مرزهای موجود اداری» و تقسیم‌بندی‌های سیاسی منطبق نیست (Rodríguez-Pose, 2006: 1027). واژه‌ی شهر در این عبارت می‌تواند «شخصیتی مادرشهری» داشته باشد؛ به این معنا که از پیوستن سکونتگاه‌های پیرامونی به آن ایجاد شده باشد یا آن که ناشی از «الحاق و پیوستن تعدادی از مراکز پیشین مستقل شهری» ایجاد شده باشد. حوزه‌ی شهری خود یک گره‌گاه مهم برای حمل‌ونقل و ارتباط است و مرکز «مالکیت خصوصی، سازمان کسب‌وکار و مدیریت عمومی» است. حوزه‌ی پیرامونی، هم‌زمان جمعیت‌های شهری و روستایی را دربر می‌گیرد. پیشرفت شهر-منطقه، روح شهری محیط پیرامون شهر را تعیین می‌کند. حوزه‌ی پیرامونی شامل «مراکز مختلف تخصصی کارکردی است» که برخی اوقات در پیوند با سایر مراکز «خوشه یا منطقه‌ی شهری چندمرکز» را تشکیل می‌دهد. پیرامون همواره به‌مثابه مرکز تولید «مواد غذایی، مواد خام و در بسیاری مواقع کالاهای صنعتی» را تشکیل می‌دهد، از این‌رو «منبع مهم کار و سرمایه» به شمار می‌آید (Parr, 2005: 557).

با توجه به چنین رابطه‌ای با تولید سرمایه‌دارانه فضا می‌توان گفت که شهر-منطقه صورت فضایی بازسازی‌شده از «حکمرانی مادرشهری»^{۲۸} است (Etherington & Jones 2009: 250). در اصل، این مفهوم با عطف نظر به نومنطقه-گرایی قرن بیستم که تاکنون ادامه پیدا کرده است، پاسخی فضایی-اجتماعی است برای هرگونه تغییر چشم‌گیر ناشی از

27- spatial entities

28- metropolitan governance

خصوصی‌سازی و کالایی کردن زمین و فضا. از این منظر، شهر-منطقه مفهومی است که بیش از هر چیز به «کارآفرینی شهری-منطقه‌ای» نزدیک می‌شود (ibid). هنگامی که حکومت به مثابه متصدی و حمایت از سرمایه‌دار، جامعه را به سمت بسیج فضا به سوی تولید و ایجاد خوشه‌های صنعتی حرکت می‌دهد، معمولاً این امر را طریق بسته‌های حمایتی، ارائه‌ی تسهیلات برای تولید و صادرات و حمایت از تولیدکننده حتی در برابر کارگر صورت می‌بخشد. از این رو، دولت یا حتی حکمرانی مادرشهری که بنا به نظریه، همواره به برنامه‌ریزی از پایین اشاره می‌کند، در این نقد «شرایط آفرینش ارزش اضافه و نه آماده‌سازی کار برای فرصت‌های جدید و پایدار اشتغال» (ibid) را هدف قرار می‌دهد.

با ایجاد چنین شرایطی، شهر-منطقه فضایی می‌شود که در آن شکل‌های مختلف هستن-در-جهان تشکّل و قرام می‌یابد که مقیاس این بودن از فضای بومی تا سطح سیاره‌ای را دربر می‌گیرد. از این رو، هر دو جنبه‌ی اجتماعی و زیسته‌ی شهر-منطقه (Healy, 2009)، مقیاس اصلی محسوب می‌شود. چراکه هم‌زمان هم کلیت جغرافیایی «نامتوازن بودن توسعه»^{۲۹} و هم «مقیاس خالص شهری شدن» را دربر می‌گیرد. آن‌گونه که «مدیریت آن یکی از چالش‌های حیاتی بشریت را به پیش می‌آورد»؛ چه این که در این توسعه‌ی نابرابر، دو سوی برنده و بازنده در شهر-منطقه‌ها «درون و میان کشورها» درگیر هستند و با خود احساسات و ایده‌های مختلفی در باب نسبت‌های اجتماعی-اقتصادی با دیگری یا خوشبختی و بدبختی در زندگی را دارند (Storper, 2013: 4). مفاهیمی چون طبقه، لایه‌بندی اجتماعی، شهری شدن و حس فضا نیز در این فهم از شهر منطقه به خوبی جای می‌گیرد.

۳- درک شهر-منطقه به میانجی مفهوم یافته‌ی شهری

یافته‌ی شهری، به تمامی درباره‌ی انفجار امر شهری به درون و بیرون مرزهای خود است. این انفجار در مرحله‌ی حرکت از صنعتی شدن به شهری شدن رخ می‌دهد و به ایجاد و رشد «حومه‌های شهری، اجتماعات مسکونی، مجتمع‌های صنعتی و شهرهای اقماری» می‌انجامد (Lefebvre, 2003: 4). لوفور این مفهوم را به گفته‌ی خودش از «فیزیک هسته‌ای» وام گرفته است (Lefebvre, 2003: 14) و این انفجار به درون و بیرون را این‌گونه توصیف می‌کند:

تمرکز مهیب (مردم، فعالیت‌ها، ثروت، کالاها، اشیاء، ابزارها، وسایط و اندیشه) از واقعیت شهری و انفجار به بیرون یا برون‌افکنی تکه‌های فراوان و از هم منفصل (پیرامون‌ها، حومه‌ها، ویلاهای تفریحی بیرون شهر و شهرک‌های اقماری) به فضا (ibid: 14).

لوفور این انفجار را برساننده‌ی مفهوم یافته‌ی شهری، یا بهتر این که گسترنده‌ی آن می‌داند. یافته‌ی شهری، با پیروی از همان مثال لوفور از فیزیک، حکم همان هسته‌ای را دارد که پس از گذار از شهر صنعتی به امر شهری، تمام پیرامون شهر را به صورت تکه‌هایی فرا می‌گیرد (ibid: 15). یافته‌ی شهری، از این مرحله در توضیحات لوفور مبدل به یک شبکه می‌شود که همه‌چیز اطراف این هسته را به درون خود فرو می‌بلعد (Lefebvre, 2000: 73) و به هر آنچه درون و بیرون آن هسته است، رنگ و بوی شهری می‌دهد (ibid). در واقع یافته‌ی شهری، در دوران پس از صنعتی شدن و گذار به شهری شدن، شکلی از سوژگی یا آگاهی فضایی است که متناظر است با گسترش یا انفجار امر شهری. این شکل از سوژگی؛ حکمرانی شهری، کارآفرینی، نگاه فضایی دولت و بسیج منابع را به دنبال دارد و هدایتگر هر آن چیزی است که تا پیش از آن فقط در فضایی صنعتی درک می‌شده است.

در جدول شماره‌ی ۱ به صورت خلاصه‌ای از مفاهیم گفته‌شده تا اینجا، آورده شده است. این مفاهیم به نوعی پیش‌آگهی مفهوم یافته‌ی شهری هستند. در یک سوی جدول شماره‌ی ۱ گزاره‌هایی است که هنگام تحلیل مفاهیم به آن‌ها اشاره شده و در سوی دیگر آن، بستر تحلیلی است که این گزاره‌ها از آن استخراج شده است. این جدول خوانشی است از سیر تطورات مفهوم شهر-منطقه تا درنهایت بستر مفهومی لازم برای مفهوم یافته‌ی شهری را فراهم آورد. آغازگاه تحلیلی این

جدول، انفجار عمومی فضاها (پس از گذار به نومنطقه‌گرایی) است تا به مفهوم شهر-منطقه برسد، به نحوی که می‌توان گفت که هر گزاره، تالی گزاره‌ی قبلی خود است.

جدول ۱: خلاصه مباحث مطرح‌شده در متن به صورت گزاره و بستر تحلیلی آن

بستر تحلیلی	گزاره‌ها/عبارات
<ul style="list-style-type: none"> • سرمایه به واسطه‌ی شکل دادن محیط‌های جدید مصنوع، پیوسته قلمروهای جدیدی تولید می‌کند. • فضاها، هویت‌های مختلفی دارند و می‌توان فضایی واحد را تحت هویت‌های مختلف و مقیاس‌های مختلف فهمید. • علاوه بر عامل ملی، استقلال نسبی درونی (در قالب حکمرانی) مناطق نیز در تشکّل هویت ایشان مؤثر است. 	انفجار عمومی فضاها
<ul style="list-style-type: none"> • ورود نخبگان اقتصادی و سیاسی به دستگاه‌های مدیریت شهری • ایجاد بسترهای نهادی، مالی و قانونی شرایط را برای ورود بخش خصوصی برای تولید بافت‌های شهری • پررنگ شدن نقش بخش خصوصی برای تولید فضا و گردش سرمایه 	حکمرانی مادرشهری
<ul style="list-style-type: none"> • خصوصی‌سازی و کلایی کردن زمین و فضا • ایجاد خوشه‌های صنعتی و مسکونی در اطراف شهرها به میانجی شرایط ایجادشده از سوی دولت‌ها • اهمیت فضاها‌ی پس‌کرانه‌ی شهری برای تولید کالا، گردش سرمایه و رقابت 	بسیج منابع برای تولید در پس‌کرانه‌ی شهرها
<ul style="list-style-type: none"> • تغییر سازمان سنتی فضا و مدیریت کسب‌وکار در فضا • ایجاد مقیاس‌هایی برای مدیریت شهری که همواره سیال است و با تقسیم‌بندی‌های سنتی فضا هماهنگ نیست. 	سرمایه از منطق خود برای تولید تبعیت می‌کند و نه الزاماً از قوانین و قواعد سنتی مدیریت فضا
<ul style="list-style-type: none"> • پیوندهای کارکردی (عمدتاً اقتصادی و نهادی) میان شهر و پس‌کرانه‌ی آن • گسترش پیوسته‌ی شهر، سبب تولید مقیاس‌های گوناگون تولید تا سطوح بین‌المللی می‌شود. • فضاها‌ی پیرامون نه وضعیتی الزاماً حاشیه‌ای و پیرامونی، بلکه حالتی بینابینی با شخصیتی مادر شهری پیدا می‌کنند. • پس‌کرانه به مثابه منبع مهم نیروی کار و منابع • توسعه‌ی نامتوازن به واسطه‌ی گردش سرمایه و نخبگان شهری (حکمرانی شهری)، خود را در پیرامون شهر به خوبی نشان می‌دهد. 	شهر-منطقه

آنچه در جدول ۱ بسیار اهمیت دارد و در نهایت به مفهوم بافته‌ی شهری می‌رسد، نخست، ایجاد شکلی از اتحاد و اجماع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در بخش خصوصی برای گسترش فعالیت در حوزه‌های مادرشهری است که سبب تولید پیوسته‌ی بافت‌های شهری می‌شود که به نوعی با مفهوم بافته‌ی شهری مرتبط است و در ادامه به آن پرداخته خواهد شد. از سوی دیگر، این اتحاد، خود پیشاپیش نتیجه‌ی انفجار عمومی فضاهاست که به نحوی درون ذات با مفهوم بافته‌ی شهری مرتبط است و سرانجام این که این رخداد سبب می‌شود تا فضاها‌ی پیرامون شهر، شخصیتی مادرشهری پیدا کنند. لوفور (۲۰۰۳) چنین واقعیت شهری را یک محصول می‌داند که به نحوی در بطن انقلاب شهری موردنظر وی مندرج است:

از انقلاب شهری من دگرگونی‌هایی را در نظر دارم که بر جامعه‌ی معاصر اثر می‌گذارد و از دوره‌ای می‌آغازد که مسائل رشد و صنعتی شدن چیرگی داشته‌اند (مدل‌ها، طرح‌ها، برنامه‌ها) و به دوره‌ای می‌رسد که دشواری شهری^{۳۰} غالب می‌شود (Lefebvre, 2003: 5).

وی در ادامه، می‌افزاید:

واقعیت شهری، روابط تولید را بدون توان دگرگونی آن‌ها، جرح و تعدیل می‌کند. خود همچون علم، تبدیل به نیروی تولید می‌شود (ibid: 15).

در واقع، تمامی آنچه به‌طور خلاصه در جدول ۱ آورده شد، به‌نوعی تحت همین نگاه به شهر و دشواری شهری به‌مثابه یک مسئله‌ی غامض درک می‌شود که همچون علم در مقام صورتی از آگاهی واجد نقشی فعال در هستندگان فضایی می‌شود. این‌طور می‌شود گفت که این دشواری هم واجد «ایدئولوژی و نهاد» خود است (ibid: 113) و هم‌زمان در آگاهی افراد نیز حاضر است. از این‌رو، شهر-منطقه را می‌توان همچون نماد فرمی دشواری شهری در دو لایه‌ی نهادی و سوپراکتیو درک کرد. نخست این که می‌توان آن را همچون برساختی ذهنی در نظر داشت. در این معنا «مفاهیم تخیل‌شده، در زمان‌ها و مکان‌های خاص به دلایل خاص» در نگر است. این مجموعه از روابط، در نهایت «حسی از مکانمندی» را با خود حمل می‌کنند. این مورد اخیر به مفهوم پرگرد^{۳۱} در اندیشه‌ی فرانسوی یا «اقتصاد شناختی-فرهنگی مادرشهر» در اندیشه‌ی اسکات (۲۰۰۸) یا مفهوم تولید فضای لوفور نزدیک است یا حداقل می‌توان این نوع شناخت را با این دسته از مفاهیم به‌خوبی تبیین کرد. در باب نهادی فهم شهر-منطقه‌گرایی می‌توان در عرصه‌ی سیاست‌گذاری فضایی به‌نوعی اصلاحات نهادی در حوزه‌ی مدیریت مادرشهری اشاره کرد که در فهم شهر-منطقه به‌خصوص از ربع آخر قرن بیستم به این‌سو، بسیار رواج یافته است. این فهم به‌خصوص در نگره‌ی سنتی از شهر-منطقه بارز است. فهم سنتی از شهر منطقه، همان‌گونه که در ابتدا نیز گفته شد، آن را به‌مثابه «واقعیت عملکردی»^{۳۲} می‌فهمد که در آن روابط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تجمیع یافته‌اند؛ بنابراین وجود «هسته‌ی شهری» در این فهم بسیار اهمیت می‌یابد (Healy, 2009: 832) که شرایط امکان منطقه را فراهم می‌کند و البته سویی‌ی دیگر نیز نیروهای فراوان کار و شرایط برای گسترش تولید است. با توجه دو لایه‌ی گفته‌شده، می‌توان گفت که این سوژه دارای آگاهی چه (۱) به‌مثابه خرد فن‌سالارانه و دیوان‌سالارانه و چه (۲) همچون نمادها، بازنمایی‌ها، تخیلات و آیین‌ها در زندگی هرروزه‌ی شهری در مفهوم شهر-منطقه حضور دارند. به عبارتی، این خودآگاهی و یا دقیق‌تر صورت‌های ذهنی است که در این مفهوم همواره حضور داشته است. از این‌رو، چه شهر-منطقه پاسخی باشد به «نابرابری‌های اجتماعی» و مشکلات ناشی «حکمرانی مادر شهری» (Etherington & Jones 2009: 250) و چه خود آن، مبدل به یک مسئله در نوساختاربخشی‌های پیوسته‌ی سرمایه‌داری در قالب نئولیبرالیسم باشد (Brenner, 1999, 2000, 2004a)، مهم فهم علت وجودی آن طی فرآیندهای مختلف پوست‌اندازی سرمایه‌داری است. در عین حال، هم‌زمان باید توجه داشت که هیچ‌یک از این دو لایه از یکدیگر جدا نیستند و از همین روست که لوفور از مفهوم فرم به‌مثابه اجماع این دو لایه استفاده می‌کند. لوفور پدیدار شهری را در به‌مثابه یک فرم می‌فهمد که هر دو لایه را در هم جمع می‌کند که هم‌زمان دارای «مرکزیت»^{۳۳} و «چندمرکزی»^{۳۴} است. مرکزیت در این فرم، همان «مراکز تصمیم‌گیری» است و «تجسم دولت»^{۳۵} است. چندمرکزی، نقطه‌ی مقابل دولت است، جایی که «واپاشی و جداسازی صورت می‌گیرد» (Lefebvre, 2003: 119-120).

30- Urban problematic

۳۱- معادل Umwelt آلمانی و milieu فرانسوی: شکلی از پیرامون که دوار بودن آن محل تأکید است؛ یعنی سوژه نه آن را روبه‌رو؛ که گرداگرد خود می‌بیند؛ پر+گرد. هم‌خانواده‌ی این واژه هنوز در پرگار مصطلح است که با تأکید بر مرکز دایره با فشردن سوزن، دایره در اطراف آن رسم می‌شود.

32- functional reality

33- centrality

34- polycentrality

35- the embodiment of the state

در رویکردی انتقادی، برنر (2002a) با پیروی از لوفور (۲۰۰۳)، شکل‌های جدید تولید قلمرو یا بازقلمروزی دولت را از طریق «مقیاس‌دهی دولتی» می‌برد. مفهوم مقیاس از آن جهت دارای اهمیت فراوانی است؛ زیرا که تأثیر و تأثرات نیروها را در سطوح مختلف به‌خوبی نشان می‌دهد. شیوه دولتی تولید، در حقیقت می‌خواهد همین لایه‌های مختلف تأثیر دولت به‌مثابه عامل عمده‌ی تولید فضا را در مقیاس‌های مختلف شهر-منطقه نشان دهد. از نظر برنر (۲۰۰۲)، بازساخت فرم شهری، اقتصاد جهانی و بازسازی سیاسی نئولیبرال را محرک‌های نوعی از گرایش به منطقه‌گرایی مادرشهری با اصلاحات نهادی دانست که از آن فهم سنتی فراتر می‌رود. به عبارتی، اگر مادرشهرها به دنبال تسلط حداکثری نهادی خود هستند، می‌توان آن را از طریق بازسازی‌های مختلف نهادی این تسلط از سوی نهادهای اداری و مدیریتی و طرح‌های مختلف توسعه‌ی شهری و منطقه‌ای ایشان جستجو کرد که به فراخور آن، مدیریت رشد و برنامه‌ریزی محیطی و همچنین سیاست‌گذاری توسعه‌ی اقتصادی منطقه‌ای را در مقیاس‌های مختلف دربر می‌گیرد (ibid). به عبارتی، شیوه‌ی دولتی تولید از همان قرن نوزدهم میلادی که چهره‌ی دولتی سرمایه‌ی جهانی شد، به‌سوی «تشدید الگوهای خاص ملی صنعتی-سازی سرمایه‌داری» و «تنظیم نهادی فرم‌های توسعه‌ی نامتوازن جغرافیایی» حرکت کرد که این، خود اولین مرحله از جهانی شدن بود که دولت‌ها پشت آن صف بسته بودند (Brenner, 1999: 45). او از «سلسله‌مراتب چندمقیاسی سازمان نهادی دولتی، اقتدار سیاسی و نزاع تنظیمی» سخن می‌گوید که اتفاقاً «برسازنده»^{۳۶} فضای سیاسی است. به عبارتی، با شکل‌های جدید ایجاد نهادهای دولتی در هدایت فضا از طریق ایجاد سلسله‌مراتب فضایی در سطح قلمرویی روبه‌رو هستیم که اتفاقاً برابر با تقسیم‌بندی سنتی و سیاسی فضا در پهنه‌ی کشوری نیست. در این وضع با فضایی روبه‌رو هستیم که ساختار اداری آن، رقابت و کارآفرینی (هموار کردن شرایط برای خصوصی‌سازی فضا) را حمایت می‌کند (ibid). در این هنگام است که لوفور به شکلی از تولید فضا اشاره می‌کند که در آن، فضاها درهم‌آمیخته شده‌اند؛ چند لایه و چند مقیاس، شبکه‌ای و هم‌زمان سلسله‌مراتبی هستند (Lefebvre, 1999, 2003). برنر در این بسط شهری، دولت را بسیار تأثیرگذار می‌داند به‌گونه‌ای که در «یکپارچگی سرمایه‌داری سازمانی» دولت تأثیر به‌سزایی از طریق اثرگذاری بر «فرآیندهای توسعه‌ی شهری» داشته است (Brenner, 2004a: 457). در اصل می‌توان گفت که با رشد حومه‌های شهری و مرکززدایی، وضعیت سیاست‌گذاری و تنظیم شرایط تولید فضا و تولید در فضا به سمت «بدهستان بین ساختارهای حکومتی و قلمروهای کارکردی» حرکت کرده است (ibid: 462). البته این امر سبب تفویض اختیارات به‌صورت ضمنی یا عرفی و همچنین قانون از سوی مدیران دولتی به مدیران مادرشهری شده است؛ به‌طوری‌که «هدایت بسط صنعتی، سرمایه‌گذاری زیرساختی و سکونتگاه جمعیتی» از طریق برنامه‌های همین نهاد در حوزه‌ی طرح‌های توسعه‌ی شهری و کاربری زمین است که در نهایت «الگوهای مکانی» را هدایت می‌کند. از این جنبه، نهادهای مادرشهری بسیار در شهری شدن فضا در دوران پساصنعتی اثرگذار بوده است (ibid). تا اینجا، می‌توان گفت که مفهوم شهر-منطقه به‌خصوص در فهم سیاست‌گذاری و اقتصاد فضا بسیار راهگشاست. همچنین تجمیع و جهانی شدن، کم‌رنگ شدن مرزهای جغرافیایی و گسترش نفوذ مادرشهرها سبب می‌شود که آن‌ها را به همراه حوزه‌های نفوذ یا دقیق‌تر، حوزه‌های بدهستان‌شان با فضاهای اطراف بررسی کرد. فهم دقیق شهری یا پاسخ به این پرسش که چه چیزی شهری است؟ نیز در پرتو همین فهم ممکن است. از همین جنبه است (بدهستان شهر و پیرامون) که فضا را هنگامی می‌توان کاملاً شهری دانست که بتوان به «ساختار فضایی بین‌شهری» آن‌ها اشاره کرد (Scott, 2012).

می‌توان این فضای بین‌شهری از نظر لوفور (۲۰۰۰، ۲۰۰۳) را همچون شکلی از فرآیند «تکه‌تکه شدن» فهمید که ناشی انفجار شهر به درون و بیرون است و «طلیعه‌دار جامعه‌ی شهری» است (۲۰۰۳: ۱۶۹). شهر از درون به اجزائی در کالبد تکه‌تکه می‌شود. بافت، شیوه‌ی زیست، تولید و مصرف در آن، به بیرون از آن پخش می‌شود. شهر دیگر به حصار سنتی خود محدود نیست و به بیرون گسترده می‌شود. شهر دیگر آن افق قدیمی و مشخص درون محدوده‌ی سنتی تقسیمات عرفی و سیاسی را ندارد. اکنون شهر وضعیتی پیدا کرده است که در بسته‌ی فهم سنتی آن نمی‌گنجد، ایدون

«پدیده‌ی شهری خود را در بخش بزرگی از قلمرو می‌گسترَد»؛ نتیجه‌ی آن چیزی است که لوفور آن را «بافته‌ی شهری» می‌نامد (Lefebvre, 2000: 71). بافته‌ی شهری قسمی از جو، حالت و هاله است، همچون مهبانگ^{۳۷} که هستی از آن زاد، بافته‌ی شهری نیز ناشی از انفجار است که آثار و عین ذات آن از آن جهان شهری را که پیش از آن در خود فشرده مانده بود، با ویژگی‌های آن به بیرون پرتاب می‌کند. بافته‌ی شهری را می‌توان بر پایه‌ی فهم اکوسیستمی و مورفولوژیک توصیف کرد که ریخت اطراف خود را بر مبنای دستگاهی جدید از زیست و ریخت دگرگون کرده است (ibid: 72). البته به این معنا محدود نمی‌ماند. می‌توان آن را همچون شبکه‌ای فهمید که فضای کهنه را به شکلی تغییر یافته، با کاربردی نو دوباره احیاء می‌کند و یا فرومی‌کوبد (ibid: 73). تمام آنچه در این فرآیند موجود است، نوعی از شهری‌بودن^{۳۸} است. شهری‌بودن ناشی از افشاندن لب یا هسته‌ی شهری به اطراف است. هسته‌ی شهری، «پارهای ذاتی از تصویر و مفهوم شهر» است (ibid: 74) که علاوه بر ریختار کالبدی شهری، بازنمایی‌ها و تصاویر شهری را نیز با خود به اطراف حمل می‌کند. لوفور، خودش این‌گونه آن را می‌بررسد:

اکنون بافته‌ی شهری را می‌بررسیم. این استعاره واضح نیست. این واژگان بیش از آن که بافته‌ای باشد که بر قلمروی پهن شده باشد، نوعی تکثیر زیستی از شبکه‌ی توری نامتوازی را ترسیم می‌کند و سبب گریز بخش‌های کم‌وبیش بسط‌یافته نظیر قصبه‌ها، یا دهکده‌ها یا تمام یک منطقه می‌شود. اگر این پدیدارها در نظر [افراد در] ساختارهای حومه‌ای و کشاورزی کهن قرار داده شوند، آنگاه حرکت عمومی آن همچون تمرکز تحلیل می‌شود که در آن جمعیت شهرهای محصور در دیوارهای سنتی و شهرهای کوچک و بزرگ با قدرتهای مختلف مالکیت و بهره‌کشی و سازمان حمل‌ونقل و مبادلات تجاری و غیره، متمرکز شده‌اند. برخی اوقات این موضوع به جمعیت‌زدایی و «رفتن دهقانان» از روستاها منجر می‌شود که در عین روستا ماندن، از آنچه زندگی روستایی است، تهی می‌شود؛ نظیر صنایع دستی و مغازه‌های کوچک محلی. شیوه‌های کهن زندگی تبدیل به فرهنگ عامه می‌شود. اگر همان پدیده از منظر شهرها تحلیل شود، نه تنها گسترش حاشیه‌های به‌شدت پرجمعیت را می‌بیند، بلکه گسترش بانک‌ها، شبکه‌های تجاری و صنعتی و مسکن (همچون خانه‌های بیرون شهر و مکان‌ها و فضاهای تفریحی و غیره) را در نظر می‌آورد (Lefebvre, 2000: 70-71).

این عبارت، به‌خوبی هدف لوفور را برای مفهوم بافته نشان می‌دهد. نخست این که از نظر لوفور این مفهوم اگرچه قدرت ایضاح بالایی در فهم پدیدارهای شهری دارد، اما در عین حال این که قصبه و روستاهای کوچک از آن می‌گریزند، نشان از همه‌شمول نبودن آن و اختصاص داشتن به هستومندهای فضایی خاصی دارد. یک سوی این تحلیل لایه‌ای سوژکتیو یا ذهنی است که از نظرگاه یا نگره‌ی مرکز‌نشین و حاشیه‌نشین (روستانشین و حومه‌نشین) نسبت به یکدیگر سخن می‌گوید و سویی دیگر آن بُعد ابژکتیو آن است. لوفور نمی‌گوید شهروند یا روستانشین چه می‌گوید، او از نقطه‌نظر شهر و روستا نسبت به هم‌سخن می‌گوید. فضاهایی که خود روح دارند، فرم خود را ایجاد می‌کنند و آگاهی خاص خود را می‌آفرینند که لوفور آن را بافته‌ی شهری می‌نامد.

۴- نتیجه‌گیری

این پژوهش با بحث در باب زیسته بودن منطقه در ابتدای تولید آن در یونان باستان تا انعطاف‌پذیری آن در دوران مدرن آغازید. سرانجام بر تفاوت این مفهوم در دوران مدرن و سوژکتیویته یا ذهنیت خودمختار رسیدن به نومنطقه‌گرایی را بررسید. اهمیت این مفهوم به‌خصوص در دوران جهانی شدن و تمرکز بر حکمرانی در رقابت بین دولت‌ها از طریق شهر-منطقه‌ها از طریق همکاری بخش عمومی و خصوصی از ویژگی‌های نگرش کارآفرینی شهری در مقام مدیریت شهری در این دوران است. خرد سرمایه‌دارانه در دوران پسافوردیسم سبب اهمیت تجربی- نظری و شناخت‌شناسانه‌ی این مفهوم به‌خصوص با چندمقیاسی شدن جهان و فرورفتن یا اثرگذاری بسیار بالای مقیاس‌های مختلف (جهانی، بین‌المللی، ملی،

37- Big Bang

38- Urbanness

منطقه‌ای، شهری) بر یکدیگر شده است. در این گذار، خصوصی‌سازی، ایجاد بسترهای نهادی و مالی و طنین‌افکن شدن مباحثی چون حکمرانی خود سبب پررنگ شدن مفهوم شهر-منطقه شده است که هسته‌ی اصلی آن وجود یک شهر مرکزی به همراه پس‌کرانه، نقاط شهری، صنعتی و اطراف آن است.

بافته‌ی شهری، وضعیت اجتماعی تولید بافت‌های شهر در شرایط جهانی شدن را به‌خوبی ترسیم می‌کند. این مفهوم به‌مثابه نوعی فرم مجسم از سوژگی در دوران پس از صنعتی شدن شرایط گسترش شهرها را به تصویر می‌کشد و همچون تصویری از شرایط شهری نشان می‌دهد که قرارگیری دولت در مقام کارآفرین و متصدی برای ایجاد شرایط تولید مسکن و کالایی کردن فضا، به جهت آماده کردن مناطق برای رقابت با سایر شهر-منطقه‌های بین‌المللی، چگونه فضای شهری-منطقه‌ای را تولید می‌کند. سلسله‌مراتب مفهومی در این تحلیل از زندگی بی‌واسطه‌ی هرروزه آغاز می‌شود، کردوکارها و کنش‌های فضایی^{۳۹} را دربر می‌گیرد و سرانجام به فرم می‌رسد. به عبارتی، فرم و امر زیسته و عقلانیتی که آن فرم را تولید می‌کند، همگی در بافته‌ی شهری لوفوری قابل رصد هستند.

همان‌طور که به بیانی دیگر گفته شد، لایه‌ی میانی، دو حد نهایی روستایی و هسته‌ی شهری در یک منطقه‌ی شهری یا شهر-منطقه است. بافته‌ی شهری مفهومی شده از سوی لوفور در مقام یک مفهوم هم‌زمان مستقل و پیوندی، می‌تواند نزاع‌های شهری و فقر زندگی هرروزه را از ابعاد گوناگون نشان دهد. هم‌زمان می‌تواند آنچه نو و جدید و آنچه قدیمی و سنتی است را هم در هسته‌ی شهری (که مفهومی متمایز است) و هم پس‌کرانه و لایه‌های کمتر شهری‌شده نشان دهد. این مفهوم، هم‌زمان نوعی چشم‌انداز است که وابسته به جایی که سوژه در شهر-منطقه ایستاده است، جنس خاصی از نگرش و نوعی خاصی از کالبد را می‌آفریند. جامعه‌ی شهری که خود را مجزا از طبقات شهری می‌دید، اکنون نوعی از فرورفتگی در عین حفظ استقلال را با لایه‌های دیگر شهر می‌بیند. برنامه‌ریزی کاربری زمین برای تولید سرمایه‌دارانه‌ی شهر، سبب استحاله شدن جامعه‌ی شهری درون بافته‌ی شهر می‌شود و از سوی جامعه‌ی شهری، گرایش به ممزوج شدن با انبوه مجتمع سکونتی تکه‌تکه شده در لایه‌های مختلف منطقه در شهر-منطقه می‌شود.

بافته‌ی شهری می‌تواند امروزه برای موضوعاتی چون توسعه‌ی نابرابر، افتراق قلمرو و قطبیدگی مرکز-پیرامون مطرح شود. در عصر جهانی شدن، بافته‌ی شهری هر آنچه را که در شهر بوده، یا به‌نوعی سرشت‌نمای آن محسوب می‌شده، نظیر خرد صنعتی و مالی را به بیرون می‌گسترده. گویی آن‌که منطقه در نسبت شهر، به‌نوعی بافته‌ی همان شهر، منتها با هویتی نصف و نیمه ظاهر می‌شود. در هر مرحله از انفجار شهری، مقیاس اثر و گسترش بافته‌ی شهر متفاوت می‌شود؛ چه این‌که سرعت و کیفیت شهری شدن متفاوت است. اگر امروزه مفهوم شهر-منطقه به صورت‌های گوناگونی مطرح می‌شود، ناشی از متفاوت بودن شکل اثر بر فضای اجتماعی است. این اثر از پهنه‌ی جهانی آغاز می‌شود و شبکه و سلسله‌مراتبی از فضاهای شهری و منطقه‌ای را در یکدیگر بافته و فرو غلتانده است. از این سو، می‌توان گفت که فضاهای اجتماعی بر یکدیگر وارد شده و در یکدیگر نفوذ می‌کنند. فهم این انفجار به‌خصوص در درک مفهوم شهر-منطقه می‌تواند ما را به نحوه‌ی ایجاد شهر-منطقه به‌خصوص در دوران پساصنعتی و پسافوردیسم و همچنین تخصیص فضاهای شهری نه برای مصرف، بلکه برای مبادله، کالایی شدن فضا و اشکال مختلف برنامه‌های فضایی دولتی در جهت هدایت فضا در دوران نئولیبرالیسم هدایت کند. در این معنا، اکنون با فضاهایی در شهر-منطقه روبه‌رو می‌شویم که مراکز فرماندهی، توزیع کالاهای نهایی و هدایت مالی ایشان در شهرهای بزرگ یا مادرشهرهاست و فضاهای تولید به‌صورت گسسته در نقاط مختلف خوشه‌های تولید صنعتی در مناطق پیرامون شهر مرکزی پخش شده است. نامتوازن بودن توزیع ثروت و خدمات و حجم بالای تراکنش مالی و فشردگی مهاجرت و نیروی کار در اطراف این شهرها از ویژگی‌های برساننده‌ی این نقاط است.

۵- منابع

1- Amin, A. (2003). Post-Fordism: a reader. Blackwell.

- 2- Boyle, M. (2015). *Human Geography: A Concise Introduction*. Blackwell.
- 3- Brenner, N. (1999). Beyond State-Centrism? Space, Territoriality, and Geographical Scale in Globalization Studies. *Theory and Society*, 28(1), 39-78.
- 4- Brenner, N. (2000). The Urban Question: Reflections on Henri Lefebvre, Urban Theory and the Politics of scale. *International Journal of Urban and Regional Research*, 24, 361-378.
- 5- Brenner, N. (2002). Decoding the Newest “Metropolitan Regionalism” in the USA: A Critical Overview. *Cities*, 19(1), 3-21.
- 6- Brenner, N. (2004a). Urban Governance and the Production of New State Spaces in Western Europe, 1960–2000. *Review of International Political Economy*, 11(3), 447-488.
- 7- Brenner, N. (2004b). *New State Spaces: Urban Governance and the Rescaling of Statehood*. Oxford University Press.
- 8- Buttimer, A. (1971). *Society and Milieu in the French Geographic Tradition*. Association of American Geographers.
- 9- Claval, P. (1993). *An Introduction to Regional Geography*. Blackwell.
- 10- Cresswell, T. (2013). *Geographic Thought: A Critical Introduction*. Blackwell.
- 11- Davoudi S. (2008). Conceptions of the city-region: a critical review. *Urban Design and Planning*, 161 (2), 51-60.
- 12- Elam, M. (2000). Puzzling out the Post-Fordist Debate: Technology, Markets and Institutions. In: Amin A. (Ed) *Post-Fordism: A Reader*. Blackwell, 43-70.
- 13- Ellingsen, W., & Leknes, E. (2012). The City Region as Concept, Object, and Practice. *Norwegian Journal of Geography*, 66(4), 227-236.
- 14- Entrikin, JN. (1991). *The Betweenness of Place: Towards a Geography of Modernity*. Macmillan.
- 15- Etherington, D. & Jones, M. (2009). City-Regions: New Geographies of Uneven Development and Inequality. *Regional Studies*, 43(2), 247-265.
- 16- Friedmann, J. (1964). Regional Development in Post-Industrial Society. *Journal of the American Institute of Planners*, 30(2), 84-90.
- 17- Harvey, D. (1985). *The Urbanization of Capital*. Blackwell.
- 18- Harvey, D. (1989). From Managerialism to Entrepreneurialism: The Transformation in Urban Governance in Late Capitalism. *Geografiska Annaler: Series B, Human Geography*, 71(1), 3-17.
- 19- Harvey, D. (2005). *Spaces of Neoliberalization: Towards a Theory of Uneven Geographical Development*. Franz Steiner Verlag.
- 20- Harvey, D. (2006). *The Limits to Capital*. Verso.
- 21- Harvey, D. (2007). *A Brief History of Neoliberalism*. Oxford University Press.
- 22- Healey, P. (2009). City Regions and Place Development. *Regional Studies*, 43(6), 831-843.
- 23- Hettne, B. (2005). Beyond the ‘new’ regionalism. *New Political Economy*, 10(4), 543-571.
- 24- Hettne, B., & Söderbaum, F. (1998). The new regionalism approach. *Politeia*, 17(3), 6-21.
- 25- Jonas, AEG. (2013). City-Regionalism as a Contingent ‘Geopolitics of Capitalism’. *Geopolitics*, 18(2), 284-298.
- 26- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space*, Blackwell.
- 27- Lefebvre, H. (2000). *Writings on Cities*. Blackwell.
- 28- Lefebvre, H. (2003). *The Urban Revolution*. University of Minnesota Press.
- 29- McCann, EJ. (2002). The Urban as an Object of Study in Global Cities Literatures: Representational Practices and Conceptions of Place and Scale. In Herod A. & Wright M. W. (Eds.) *Geographies of Power: Placing the Scale*. Blackwell, 61-84.
- 30- Parr, J. (2005). Perspectives on the City-Region. *Regional Studies*, 39(5), 555-566.
- 31- Rodríguez-Pose, A. (2006). The Rise of the “City-region” Concept and its Development Policy Implications. *European Planning Studies*, 16(8), 1025-1046.

-
- 32- Scott, A. (2008). *Social Economy of the Metropolis: Cognitive-Cultural Capitalism and the Global Resurgence of Cities*, Oxford University Press.
- 33- Scott, A. (2012). *A World in Emergence: Cities and Regions in the 21st Century*. Edward Elgar.
- 34- Skeat, W. (2005). *An Etymological Dictionary of English Language*. Dover.
- 35- Smith, N. (2008). *Uneven Development: Nature, Capital, and the Production of Space* (3rd Ed.). The University of Georgia Press.
- 36- Storper, M. (2013). *Keys to the City: How Economics, Institutions, Social Interactions, and Politics Shape Development*. Princeton University Press.